

# اسلام در ایران

از دکتر عبدالحسین زرین کوب

استاد دانشکده الهیات و معارف اسلامی

۳

## فرستادگان عرب

باری در طی این مذاکرات، اعراب رستم و لشکر او را دعوت می‌کردند که یا اسلام آورند و یا جزیه بپذیرند و اگر از این دو پیشنهاد هیچیک را قبول نداشتند آماده جنگ باشند، این اعراب که بدرگاه رستم می‌آمدند گستاخ و بسی پروا بودند، ساده و بی‌پیرایه سخن می‌گفتند، آثار ایمان و تصمیم در اطوار و حرکاتشان دیده می‌شد، سخن‌های درشت می‌راندند، تشریفات و آداب ظاهری را بچیزی نمی‌گرفتند، با امید و غرور پیش می‌آمدند، از نیزه و شمشیر حرف می‌زدند و بی ترس و بی ملاحظه به دین خویش می‌بالیدند. در آن زمان چنانکه از روایات برمی‌آید در دستگاه رستم نیز مثل دستگاه یزدگرد ورود نمایندگان و فرستادگان بیگانه با تشریفات خاص همراه بود. شاید نه با آن شکوه و جلالی که در روایات خداینامه‌ها آمده است و خالی از رنگ و نگار شاعری و حماسه‌سرایی نیست. اما چون بهر حال رستم فرمانروای خراسان بود، در آن دوره ضعف و انحطاط سلطنت، می‌توانست برای خود تجمل و دستگاه شاهانه بیاراید. ازین رو حتی در میدان جنگ مثل پادشاه بر تخت فرمانروایی می‌نشسته است و در هنگام ورود فرستادگان بزرگان و نام‌آوران سپاه با جامه‌های فاخر و با کفش‌های زرین و با طوق و گوشوار گرد اومی‌ایستاده‌اند. سواران با آرایش و سلاح خاص

بر سر راه صف می‌زده‌اند و فرستاده را با تشریفات نزد سپهسالار می‌برده‌اند. چنانکه از روایات سیف و دیگران برمی‌آید کسانی از عرب که در این ایام به‌عنوان نماینده نزد رستم می‌آمده‌اند از همانجا که وارد لشکرگاه ایران می‌شده‌اند ناچار می‌بوده‌اند تن بدین‌گونه تشریفات در دهند و غالباً در اجراء این تشریفات خود را مثلیک اسیر در قید و بند می‌دیده‌اند. پیداست که چون غالب اعراب با این تشریفات آشنائی نداشته‌اند دیدار آنها برای کسانی که حتی در تیره‌ترین روزهای شاهنشاهی ایران باین آداب دانی زیاد پای‌بند می‌بوده‌اند مایه ریشخند می‌شده است. چنانکه ورود آنها با لباس ساده و ژنده عربی و بارفتار خشن و ناتراشیده بدوی نیز در تیسفون که مردم آن مکرر پیش از آن ورود فرستادگان روم و هند و چین و ترک را با تشریفات و آداب باشکوه ظاهری دیده بودند مایه شگفتی و حیرت میشد. سپاهیان رستم که این فرستادگان ژنده‌پوش را بر درگاه سپهسالار در رفت و آمد می‌دیدند آنها را درخور تحقیر یافتند. نیزه‌های ایشان را بدو ک پیرزنان تشبیه می‌کردند و می‌خندیدند. شمشیرهایشان را بسبب آنکه غلاف‌هایشان فرسوده و کهنه است درخور ریشخند می‌دیدند. وقتی فرستاده‌یی بدرگاه رستم می‌آمد لشکر او را غرق در سلاح می‌یافت. خود او را بر تخت زرین می‌دید که تاج بر سر نهاده بود و بر بالشهای زربفت تکیه کرده.



سوارانش را با جامه‌های گرانبها می‌دید و برفرش‌های هنگفت ایستاده. دیدار این احوال برای هر دو طرف تماشایی بود. درست است که پیش از آن مکرر بین اعراب و ایرانیان تلاقی روی داده بود اما در آن تلاقی‌ها اعراب با دسته‌هایی از لشکریان مرزی ایران برخورد کرده بودند که سردارهاشان هرگز جلال و شکوه رستم را بخواب هم ندیده بودند. لیکن این بار ساز و برگ و فر و شکوه لشکر سپهسالار ایران دیده‌ها خیره می‌کرد. عرب که از این‌گونه شکوه و جلال چیزی ندیده بود وقتی بدرگاه رستم می‌آمد درشت و ناتراش می‌نمود. با نیزه باریک و شمشیر فرسوده خویش از راه در می‌رسید و با سادگی و بی‌قیدی شتر را نزدیک تخت رستم می‌بست. گاه بر نیزه تکیه می‌داد و گستاخ‌وار چنان با شور سخن می‌گفت که آهن بن نیزه‌اش فرش زربفت سپهسالار را سوراخ می‌کرد. وقتی دیگری چشمت و تکلف پیش می‌رفت و بی‌آنکه حرمت و مرتبه سپهسالار را رعایت کند پیش او بی‌هیچ دستوری می‌نشست. این گستاخی‌ها البته همواره ناشی از سادگی و آداب ندانی نمی‌بود. در بعضی موارد عمدی و برای فرو شکستن حرمت و حشمت «فرس» می‌بود. مکرر ملازمان رستم این فرستادگان را که از حد ادب خارج می‌شدند و ادا به رعایت حرمت و ادب می‌کردند. اما سادگی اطوار و بی‌پیرایگی سخنان آنها هر چند نزد ایرانیان خالی از غرابت نبود لیکن بهر حال در نفوس آنها تأثیر می‌نهاد<sup>۲۶</sup>.

درین رفت و آمدها از جانب اعراب هر نوبت رسولی دیگر می‌آمد و سعد یک کس را دو نوبت نمی‌فرستاد. روزی رستم بیکی از این رسولان گفت سبب چیست که امیر شما در هر نوبت فرستاده‌یی دیگر گسیل می‌دارد و یک کس دو نوبت برسالت نمی‌آید؟ رسول گفت سبب آنست که امیر ما در رحمت و زحمت میان سپاه انصاف می‌دهد و روانی دارد که یک کس را دوبار زحمت دهد و دیگران آسوده باشند. این برابری و برادری که برای مسلمانان عادت بود در سپاه ایران که حتی از حیث خوردنی و پوشیدنی نیز بین آنها تفاوت مراتب وجود داشت بی‌شک درخور توجه و تحسین می‌نمود. حتی گفته‌اند رستم از ملاحظه این احوال نمی-

توانست از اظهار ستایش و شگفتی خودداری کند. ربیع بن عامر که برسالت آمد با بزرگان و نام‌آوران درگاه رستم گفت و شنود سخت کرد و گفت شما ایرانیان کار خورونوش را بزرگ گرفته‌اید و ما آن‌همه را بچیزی نمی‌داریم. مغیره بن شعبه، که در نزد رستم چنانکه باید رعایت ادب نکرد، چون مورد ملامت ملازمان رستم شد گفت از ما تازیان هیچ کس دیگری را بنده نیست گمان کردم شما نیز چنین باشید اگر برسپهبد فروتنی لازم بود باید از اول بمن می‌گفتید که بعضی از شما بندگان برخی دیگرید. بموجب روایات ابن اسحاق وقتی این مغیره بدرگاه رستم آمد رستم وی را گفت شما تازیان در سختی و رنج بودید و نزد ما بسوداگری و مزدوری و گدائی می‌آمدید چون نان و نعمت ما بخوردید رفتید و یاران و کسان خویش نیز آوردید. مثل شما با ما داستان آن مرد است که پاره‌یی باغ داشت روزی روباهی در آن دید گفت یک روباه را چه قدر باشد و باغ مرا از آن چه زیان افتد؟ او را از باغ نرانند. پس از آن روباه برفت و روباهان گرد کرد و بی‌باغ آورد. باغبان پیامد و چون کار را بدانگونه دید در باغ را فراز کرد و رخنه‌ها بر بست و روباهان را تمام بکشید. گمان دارم آنچه شما نیز بدین سرکشی واداشته است سختی و رنج است. شما را نان و جامه دهیم بازگردید و بیش مایه آزار ما نشوید. مغیره جواب سخت داد و گفت از سختی و بدبختی ما آنچه گفتی بدتر از آن بودیم. تا پیغامبری در میان ما آمد و حال ما دیگر شد. ما را فرمان داد که شما را به دین حق بخوانیم یا با شما پیکار کنیم. اگر بپذیرید بلاد شما هم شماراست و ما جز با دستوری شما اندر آن نیائیم و گرنه باید جزیه دهید یا پیکار کنید تا فرجام کار چه شود؟ رستم برآشفته و گفت هرگز گمان نمی‌کردم که چندان بزم تا چنین سخنی بشنوم. . . نظیر این گفت و شنودها را نیز گفته‌اند بین فرستادگان عرب بایزدگرد روی داد<sup>۲۷</sup>.

### جنگ قادسیه

باری رفت و آمد این فرستادگان دراز شد و در این گفت و گوها سخنها تند رد و بدل گشت. حاصل آن شد که رستم برخلاف میل قلبی در شروع حمله دیگر



تأخیر و تردید رواندید. فرستادگان عرب را بخشم براند و آنها را تهدید کرد. پس از آن درصدد برآمد تا از آب بگذرد و بدفع و طرد دشمنان پردازد. اما چون مسلمانان سرچس را فرو گرفته بودند رستم فرمان داد تا از گل و نی سدی بر عتیق ساختند. این سد هم شبانه پرداخته شد و روز بعد سپاه رستم از آن گذشت. در یک روز دوشنبه جنگ آغاز شد و چند روز طول کشید. هر روزی هم نزد عرب چنانکه رسم قدیم قوم بود نام دیگر یافت: یوم ارمات، یوم اغوات، یوم عماس و یوم قادسیه. در توالی و ترتیب این نام‌ها البته روایات اختلاف دارند. چنانکه درین باب هم که از این ایام هر یک در کدام یک از روزهای هفته اتفاق افتاده است نیز در بین روایات اتفاق نیست. در هر حال مقارن شروع جنگ در پیش صف مسلمانان نخست قرآن خواندند از آیات انفال و مسلمین را به جهاد تشویق کردند با وعده بهشت و نوید غنیمت. آنگاه یکه تازان از هر دو جانب فراز آمدند و در پیش دو سپاه بیکدیگر درآویختند. پس از آن برای دفع فیله‌ها که موجب آسیب با اعراب شده بود باران تیر از جانب آنها آغاز گشت و یک چند از هر دو جانب این تیر باران دوام داشت. ایرانیان در آغاز کار وقتی اعراب را با آن کمانهای دوک مانندشان می‌دیدند فریاد بر می‌آوردند: دوک، دوک؛ و تیراندازان تازی را استمزه‌ا می‌کردند. ۲۸. آخر دسته‌های مخالف در یکدیگر افتادند و جنگ سخت کردند. شب دو لشکر را از یکدیگر جدا کرد و چون صبح فراز آمد تیمار مجروحان و دفن کشتگان لازم گشت. بدستور سعد، زنها که مسلمین همراه خویش آورده بودند، بکار تیمار خستگان پرداختند و مردان بکار تدفین کشتگان. خود سعد نه بر اسب نشست و نه بمیدان جنگ آمد. بلکه در تمام مدت جنگ بروساده‌یی بروی در افتاده بود و از منظر میدان جنگ را از دور تماشا می‌کرد. بسبب عرق النساء و بقولی بسبب دملی که بران داشت نمی‌توانست بنشیند و ازین رو بر اسب هم نشست. همین نکته سبب شد که بعضی از اعراب او را ببد دلی و ترس منسوب دارند و نیش‌ریش‌خند و طعن و هجو نثارش کنند. حتی سلمی‌زن بیوه مثنی هم که سعد بعد از وفات مثنی او را بنکاح خویش در آورده

بود بر او بسبب این کناره‌گیری که از ورود در معرکه نمود ملامت کرد و جلادت و شجاعت شوهر پیشین خود را برخ او کشید. آیا چنانکه اعراب و حتی شاید این زن پنداشته بودند، سعد رنجوری را بهانه کرده بود تا از گزند جنگ ایمن بماند یا اینکه او نیز مثل رستم سردار سپاه ایران از فرجام این جنگ پرخطر اندیشه داشت و در دل می‌خواست که از ارتکاب آن احتراز کرده باشد؟ حق آنست که عمر با سخت‌گیری‌هایی که درین گونه موارد نشان می‌داد اگر گمان تقصیر یا قصوری در حق سعد می‌برد بی‌شک او را بدان سبب تنبیه و عقوبت می‌کرد. باری درین جنگ صفوف سپاه ایران در کنار عتیق بود و صفوف مسلمانان بر دیواری که پشت قلعه قدیس واقع بود تکیه داشت و از بالای همین قلعه بود که سعد منظره میدان جنگ را تماشا می‌کرد. روز بعد چون صفها آراسته شد و هنگام شروع نبرد در رسید مطابق روایات سیف از گرد راه یک دسته ده نفری بکمک اعراب رسید و بلافاصله همچنان دسته‌های ده نفری در پی هم فراز آمدند و به سپاه مسلمین می‌پیوستند. این کمک ناپیوسته که در واقع موجب استظهار سپاه عرب و تا حدی سبب نگرانی سپاه ایران می‌توانست شد بر حسب روایت سیف عبارت بود از دسته‌هایی از اعراب عراق که همراه خالد بشام رفته بودند و اینک بعد از فتح دمشق بدیار خود بازمی‌گشتند. گفته‌اند قعقاع بن عمرو قهرمان نام‌آور تمیم در رأس آنها بود و آنها را برای تلافی شکست‌های سابق بجنگ با ایرانیان بر می‌انگیخت. درین روز که دومین روز جنگ بشمار می‌آمد مطابق این روایات قعقاع دلاوری‌های بسیار از خود نشان داد. حتی گفته‌اند چون حیلۀ او در طرز ورود باردوی سعد تاحدی در قلوب ایرانیان تأثیر کرده بود روز بعد نیز همان کار را کردند. بدینگونه که در اول نهانی از لشکر مسلمانان جدا شدند و بعد دسته دسته مثل روز پیش بلشکرگاه مسلمین پیوستند و چنان فرامودند که گویی باز مدد تازه‌یسی در رسیده است. لیکن دسته‌یی دیگر هم از بقایای همین سپاه خالد به‌مراه هاشم بن عتبۀ برادرزاده سعد از راه رسیدند و به اردوی سعد پیوستند. در صحت این اخبار سیف البته جای تأمل است چون خالد در هنگام عزیمت بشام



از عراق جز بالشکری اندک نرفت. معه‌ذا در روایت ابن اسحاق ازین اعراب هفتصد تن قبل از شروع جنگ و هزارتن بعد از خاتمه آن بقادسیه آمدند. نام قعقاع بن عمرو هم در این روایت ابن اسحاق نیامده است. در واقع ذکر این پهلوان تمیم در روایات سیف مکررست. درین روایات قعقاع بن عمرو در بیشتر جنگها در جزیره، در عراق و در شام حاضرست و حدیث پهلوانیها و دلاوریهای هم در اشعاری که بخود او منسوبست و غالب آنها مجعول بنظر می‌رسد آمده است. از قرائن برمی‌آید که درین روایات سیف بن عمر که خود تمیمی و از بنی اسید بوده است بیشتر بنقل مفاخر و قصص تمیم نظر داشته است. باری روز بعد نیز هردو طرف بسختی پای فشردند. از تیسفون پیوسته برای ایرانیان هم دستور می‌رسید و هم کمک. شب که فراز آمد نیز همچنان جنگ دوام داشت. از طرفین هیچ کس يك لحظه نیاسود. این شب را لیلۃ الهریر خوانده‌اند، چنانکه بعدها در جنگ صفین نیز يك شب بهمین عنوان مشهور شد. فردا باز تا نیمروز همچنان جنگ دوام داشت: جنگ‌های تن‌به‌تن، جنگهای گروهی، جنگ با شمشیر، جنگ با تیر. رستم خود درین چند روز بتن خویش جنگ کرده بود و برتن زخم بسیار داشت. درین هنگام از خستگی زیرسایبان خویش برتخت نشستند بود و می‌آسود. ناگهان بادی تند از کنار بیابان برخاست. گردوغبار و شن و ریگ صحرا را به چشم و روی خسته سپاه ایران ریخت. ستون بعضی خیمه‌ها را ازجا کند و سایبانی را که رستم در زیر آن ازگرما و خستگی فراوان آسوده بود ازجا برآورد و در نهر افکند. آشوب و ترس در سپاه ایران افتاد و اعراب بلشکرگاه ایران ریختند. در آن گیرودار و طوفان عربی قصد جان رستم کرد. رستم در سایه چارپائی چند که بارهای گران داشتند نشستند بود. عرب طناب يك استر را برید آن بار که بر استر بود فرود افتاد و بر پشت خسته رستم رسید و عرب خود برجست و او را ضربتی زد. رستم پای عرب را با چوبه پیکان برکاب دوخت و بعد خود را بآب زد. عرب نیز که گویی او را شناخته بود خویشتن بآب افکند درآب پای رستم را بگرفت و از آب برکشید. سپس خنجر برآورد و سرش را برید. تنش را هم زیر دست

و پای استران رهاکرد. پس از آن این عرب - نامش هلال بن علفه - بر بالائی برآمد. بانگ برآورد که قسم بخدای کعبه رستم را کشتیم. اعراب بگرد او روی آوردند اما از طوفان و شن او را نمی‌دیدند. باکشته شدن رستم، در قلب سپاه ایران شکست افتاد. عده‌بی راه هزیمت پیش گرفتند و عده‌بی دیگر همچنان در جنگ پای می‌افشردند و تا پای مرگ می‌ایستادند. جالنوس باده‌سته‌بی از همراهان راه‌گریز پیش گرفت. درفش کاویان بدست ضرار بن خطاب افتاد و اعراب آن را بسی هزار درهم ازو باز خریدند. گفته‌اند بهای واقعی آن يك میلیون و دوست هزار بود. غنیمت که بچنگ عرب افتاد بسیار بود زیرا لشکرگاه رستم از هرگونه خواسته و تجمل شاهانه بهره داشت. فراریان را هم دنبال کردند و جالنوس را نیز کشتند. رخت و بنه‌کشتگان و اسب و مال آنها همه بغارت اعراب رفت. در جنگ از هردو طرف بسیار کس کشته شد. عده‌بی بسیار نیز اسیر شدند. گویند شکست خوردگان بسختی خود را باخته بودند. يك عرب‌گاه يك تن از این اسیران را با شارت پیش می‌خواند و می‌کشت گاه حتی سلاح او را می‌گرفت و هم با آن وی را بقتل می‌آورد. گاه دوتن را پیش می‌خواند و وامی‌داشت يك تن دیگری را بکشد. حتی گویند - و مبالغه‌بی شیرین است - جوانی از نزع هشتاد تن از آزادگان را باسیری گرفته بود. در همین جنگ اخیر گویند از ایرانیان بیش از ده هزارتن کشته شد و این غیر از شماره کتسانی بود که در روزهای پیش کشته شده بودند. از اعراب نیز تنهادر «لیلۃ الهریر» و «یوم قادسیه» بیش از شش هزار نفر بقتل آمده بود. این ارقام را از هردو جانب البته باید با احتیاط پذیرفت و در آن گیرودار و آشوب که را پروای حساب و شمار می‌توانست بود؟

### فتح مدائن

سعد چون از کار قادسیه برداخت دو ماه در همانجا ماند. دستور عمر رسید که زنان و کودکان را با عده‌بی از لشکریان در «عتیق» بگذارد و خود با سایر لشکر آهنگ مدائن کند. اما خلیفه مقرر کرد که از هر غنیمت که بدست آید بهره آنان را نیز که با زنان و کودکان عرب در عتیق می‌مانند فراموش نکند. وقتی مقدمه سپاه



سعد به جانی - نامش برس - که در سرزمین بابل بود رسید سرداری از ایرانیان - بصهبهری (ویسپوهر؟) نام - با عده‌یی از لشکر خویش راه بر آنها بگرفت. اما کاری از پیش نبرد. بسوی بابل گریخت و در راه کشته شد. در بابل نیز عده‌یی از گریختگان جنگ قادسی - که از سرداران مشهور فیروزان و نخیرجان و مهران‌رازی و هرمزان در آنمیان بودند - بجلوگیری آنها برآمدند. لیکن جلوگیری ممکن نشد. سرداران گریختند و هر یک براه خویش رفتند. فیروزان بسوی نهاوند و هرمزان بسمت اهواز. نخیرجان و مهران هم راه مدائن را پیش گرفتند و جسری را که در سر راه بود بریدند تا پیشرفت عرب‌را یک‌چند متوقف‌دارند. بموجب یک روایت نخیرجان در نزدیک دیر کعب بدست عربی کشته شد و به مدائن نرسید ۳۱. اما سعد چند روزی بی‌بابل ماند و باز در آن نزدیکی - در جانی بنام کوئی ۳۲ - مقدمه لشکر او با عده‌یی از سپاه ایران برخورد. این برخورد نیز بی‌خطر بود و راه پیشرفت لشکر او را سد نکرد و اعراب راه مدائن را پیش گرفتند.

مدائن - یا چنانکه در آن روزگار بزبان سریانی گفته میشد مدینا یا یعنی شهرها - مجموعه هفت شهر بود نزدیک بهم و در دو جانب دجله که آنها را «ماحوزه» و «ماحوزه ملکاء» می‌خواندند. حصارهای بلند برگرد مجموعه این شهرها کشیده بودند و دروازه‌های استوار در آنها تعبیه کرده بودند. این حصارها و دروازه‌ها در پایان روزگار ساسانیان بارها تجدید و ترمیم گشته بود. ازین چند شهر تیسفون در مشرق دجله واقع بود چنانکه شهرهای اسپانبر و رومیگان - که ویه اندیوخسرو (انطاکیه خسرو) نیز می‌خواندند هم درین سوی دجله و دورتر از تیسفون واقع بود. در مغرب دجله و برس راه بیابان شهر سلوکیه بود که آن را ویه اردشیر می‌خواندند و حصار آن ظاهراً یادگار کهن عهد سلوکیان بود. ویه اردشیر که مسلمین آنرا بسهرسیسر ضبط کرده‌اند شهری نسبتاً بزرگ بود با کوزه‌های سنگ‌فرش و بازار بزرگ. مخصوصاً عیسویان در آنجا فراوان بودند و سوداگران یهودی نیز بازار پرازدحام آن را رونقی می‌بخشیدند. در شمال ویه اردشیر شهری کوچک بود بنام درزنیدان و در مغرب آن جانی بود بنام

ساباط که ولاش آباد نیز خوانده میشد و می‌گفتند شاه ولاش آن را ساخته بود. ماحوزا هم شهری بود نزدیک ویه اردشیر که دره‌یی آن را ازین شهر جدا می‌کرد. از قادسیه کسی که بمدائن می‌آمد بر ساباط یا درزنیدان یا ماحوزایا ویه اردشیر می‌گذشت اما برای رفتن به تیسفون عبور از دجله لازم بود. بین ویه اردشیر و تیسفون جسر کهنه‌یی بود که از آن رفت‌وآمد می‌کردند و می‌گویند شاهپور دوم فرمود تا جسر دیگری هم بین این دو شهر بسازند. بین کناره دجله و حصار که بشکل نیم‌دایره گرد تیسفون وجود داشت کهنه‌زی وسیع بود. گوشک‌ها و باغها و بستانهای وسیع و منیع در همه شهر دیده میشد بامیدانها و بازارها. پادشاه در کاخ سفید تیسفون اقامت داشت که به شط نزدیک بود و گاه ازدحام رفت و آمد کسانی که از جسر می‌گذشتند خواب را از چشم شاه می‌ربود. طاق کسری یا ایوان مدائن که از خرابه آن هنوز می‌توان آئینه عبرت ساخت در ویرانه‌های اسپانبر بود. این بنا که ویرانی آن بحتسری شاعر قدیم عرب را نیز مثل خاقانی شروانی متأثر کرده است در عهد ابن‌خردادبه هنوز از همه بناهایی که با گچ و آجر می‌ساخته‌اند بهتر و زیباتر می‌نموده است ۳۳.

بارگاه عظیم ساسانیان در همین بنای رفیع کهن واقع بوده است و خسروان نام‌آور در همین ایوان فروریخته بارعام می‌داده‌اند و جشن‌ها و پذیرائیهای باشکوه داشته‌اند. کف‌تالار رافرش‌های گرانبها و ایزاره دیوارها را نقوش برجسته زینت می‌داد. درگاه خسرو و کاخ پادشاه درینجا و در تیسفون همه‌جا در تجمل و تشریفات غرق بود و در ورای نگرانیهایی که از شکست قادسیه بر آن سایه افکنده بود همچنان بیخودی و فراموشی‌جان و دل‌کسانی را که محکوم بشکست و فنا بودند خوش می‌داشت.



افتاد چنانکه کار بخوردن سنگ و گربه کشید. عاقبت مردم مدائن بستوه آمدند. شیرزاد دهقان سابط از در صلح درآمد، با قبول جزیه. در همین حدود مقدمه لشکر سعد با يك فوج از سپاه ایران برخورد که بنام پوران دخت خوانده میشد. و گویا این ملکه ساسانی آن را بوجود آورده بود. این فوج پوران هر روز - ظاهراً در سرود خویش - سوگند می خوردند که تا آنها زنده اند کشور و دولت باقی خواهد ماند. اما اینها نیز نتوانستند جلوی سیل هجوم این اعراب را بگیرند و بعد از آن سعد با اعراب خویش شبی ناگاه به ویه اردشیر درآمد. مردم گرسنه شهرها را رها کرده بودند و رخت به تیسفون کشیده بودند. در ویه اردشیر کاخ سفید کسری از دور - آنسوی دجله - پدید بود و دیدار آن، که در حقیقت مزده پیروزی و بوی غنیمت هر دو بود، بانگ تکبیر از اعراب برآورد. هر دستهایی از اعراب که به ویه اردشیر می رسیدند بانگ الله اکبر می کشیدند. در شهر آلات جنگ و سلاح و غنائم فراوان بچنگ آنها افتاد. اما جسرها را که بین ویه اردشیر و تیسفون بود بریده یافتند. دجله نیز طغیان داشت و عبور از آن آسان نبود. در تیسفون یزدگرد با وحشت و اضطراب مرزبانان و بزرگان را بخواند و عمده گنج و خواستهایی را که در خزاین داشت بآنها بخشید. نامه ها و پیمانها نیز درین باب نوشت و گفت اگر این ملک از دست ما برود شما ازین تازیان بدین مالها ارزانی ترید و اگر ملک بدست ما بازآید شما نیز این مالها باز پس خواهید داد. آنگاه شاه با دربار و حرم خویش تیسفون را بگذاشت و راه حلوان پیش گرفت. درحالی که باز - بموجب روایتی که البته خالی از مبالغه نیست - هزار تن خوالیکیر، هزارتن رامشگر، هزارتن یوزبان، هزار تن بازدار و عمده زیادی از دیگر چاکران همراه داشت ۳۴. شاه که با این موکب مختصر (!) از پایتخت بیرون آمد خره زادین فرخ هرمزد را که برادر رستم بود سپهسالاری لشکر داد و تیسفون را بدو سپرد. سعد که يك چند در ویه اردشیر توقف کرده بود ملول شد. کشتی خواست تا با یاران از دجله بگذرد و کشتی نبود. آخر بزرگان نزد وی آمدند و او را بموضعی از دجله راه نمودند که آب آن اندک بود و عرب را گذشتن از آن آسان دست می داد.

سعد که می ترسید اگر توقف وی در ویه اردشیر دراز شود دیگر در تیسفون چیزی - درخور تاراج و غنیمت - باز نخواهد ماند، یاران را گفت خود را بآب بزنند و از دجله بگذرند. خود نیز اسب راند و بآب زد و از آن گذاره کرد. یاران در پی او همه در آب راندند و درحالی که آرام و بی وحشت با یکدیگر گفت و شنود می کردند از آن سوی آب برآمدند. نگهبانان تیسفون چون تازیان را نزدیک دروازه های شهر دیدند بانگ برآوردند که: «دیوان آمدند!» ۳۵. خرمزاد برادر رستم که یزدگرد تیسفون را بوی سپرده بود با پاره ای از لشکر که آنجا مانده بود از شهر برآمد و با مهاجمان جنگ در پیوست. اما شکست خورد و بشهر پناه برد و اعراب بر دروازه شهر فرود آمدند. خره زاد را پیش یارای مقاومت نماند. نیم شبی بالشکریان خویش از دروازه شرقی بیرون آمد. شهر را فرو گذاشت و راه جلولا پیش گرفت. سعد چون به تیسفون درآمد بشکرانه فتح نماز خواند: هشت رکعت و در ایوان کسری که رسید از قرآن آیه «کم ترکوا من جنات و عیون» برخواند که بسیار مناسب بود. ۳۶. وقتی سعد به تیسفون آمد مدافعان آن را فرو گذاشته و رفته بودند. جز عده یی اندک که پاسداری کاخها را مانده بودند دیگر در تیسفون کسی نبود. سعد با اعراب خویش - که از رفعت قصور و کثرت غنائم خیره شده بودند - در کوجه های خلوت و متروک شهر گردش کرد. از گنج و خواسته خزائن کسری آنچه باز در تیسفون مانده بود هنوز غنیمتی هنگفت بود. از ظروف و اوانی و اسلحه و جواهر و امتعه دیگر چندان ثروت بدست آمد که ذکر آنها اخبار غنائم مدائن را - خلاصه در روایت سیف - زیاده مبالغه آمیز ساخته است. از آن جمله بود سبدهای مهر شده که پر بود از ظروف و اوانی سیمینه و زرینه و با آنها بسیار جامه ها و گوهرها و ادویه و عطریات. بسیاری از خزائن را اهل تیسفون خود بغارت برده بودند و راه فرار پیش گرفته. این فراریان را اعراب تا پل نهر وان دنبال کردند و بیشتر مالها را از آنان بازستدند. در صندوقی که بر يك استر بسته بود، جامه های زربفت و شاهانه و در صندوق دیگر شمشیرها و زره ها و بازوبندهای گرانبها را که بشاهان ساسانی و سلاطین دیگر تعلق داشت یافتند. فرش



گرانبهایی که «بهار خسرو» خوانده میشد و گفته‌اند شصت ذراع طول و شصت ذراع عرض آن بود نیز جزو این غنائم بود آن را با شمشیر و تاج خسرو نزد عمر فرستادند. خلیفه بفرمود تا تاج را در کعبه آویختند و فرش را قطعه‌قطعه کردند و بیاران رسول داد. يك قطعه از آن بعدها به بیست هزار درهم فروش رفت ۳۷. اینها جزئی بود از غنائم که سعد وقاص بمدینه نزد خلیفه فرستاد. باقی را بین سپاه خویش - که درین هنگام بموجب روایت سیف به شصت هزار تن رسیده بود - قسمت کرد و گویند به هر نفر دوازده هزار درهم رسید. مبلغی که برای يك جنگجوی عرب ثروسی محسوب میشد.

بدینگونه بود که تیسفون و دیگر شهرهای مدائن با کاخهای شاهنشاهی و گنجهای گرانبهای چهارصد ساله خاندان ساسانی بدست اعراب افتاد و کسانیکه کافور را بجای نمک در نان و طعام می‌ریختند و از بیخبری زر سرخ را به سیم سفید برابر می‌فروختند از آن قصرهای افسانه‌آمیز جز ویرانی هیچ چیز بر جای نماند. سعد فرمان داد تا در کهندز تیسفون مسجدی بسازند و از آن پس درین شهر بزرگی که قرن‌ها مرکز موبدان و کانون ثنویت زرتشتی بود بجای آتشگاه و پاژ و برسم جز بانگ اذان و صدای قرآن چیزی شنیده نمی‌شد و دیگر هرگز در آنجا رسم و آیین مغان تجدید نشد. اندک اندک شهر نیز از اهمیت افتاد و با رونق یافتن بصره و واسط و کوفه از مدائن - و آن عظمت و حشمت دیرینه‌اش - جز شهری کوچک و بی‌اهمیت نماند. با اینهمه ایوان آن سالها همچنان خالی - اما با جلال و شکوه گذشته - باقی ماند و حتی ویرانه‌های آن هنوز از شکوه و عظمت مرده ایران کهن رازها می‌گویند و افسانه‌های دردناک و دلنشین از عهد خسروان می‌سراید.

### جلولاء

باری سعد در مدائن بود که شنید در جلولاء - شهر کوچکی در نزدیک خانقین کنونی و ظاهرآ در محلی که قزل‌رباط امروز واقع است - ایرانیان بار دیگر تعبیه‌یی کرده‌اند. در واقع خره‌زاد چون از تیسفون بیرون آمد به جلولاء که رسید بصوابدید بعضی از سرداران دیگر

درصدد برآمد پیش از آنکه بقية السیف لشکرش هر يك بجائی برود و یکباردیگر پیش هجوم عرب درایستند و در دفع بلای آنها جهدی بکار برد. نامه به یزدگرد - که در آنزمان در حلوان بود - نوشت و از او بمال و لشکر مدد خواست. یزدگرد مال و سپاه جهت وی فرستاد و حتی از اصفهان نیز لشکر بیاری وی فراز آمد. بموجب يك روایت دیگر مهران رازی بود که درین واقعه فرماندهی داشت. ایرانیان در جولاء خندق‌کنندند و آماده جنگ شدند. سعد نیز بدستور خلیفه برادرزاده خویش عتبه بن هاشم را با چند تن از سرداران عرب و بالشکری فراوان بدفع آنها گسیل کرد. اعراب بجولاء آمدند و در برابر لشکرگاه ایران خیمه زدند. جنگی سخت روی داد که گویند در طی آن بادی سخت و تیره نیز با اعراب کمک کرد. ایرانیان مغلوب شدند و روی بهزیمت نهادند. تعداد زیادی از آنها نیز کشته شد و هزیمتیان را اعراب تا حلوان و قصر شیرین دنبال کردند غنائم هنگفت با اسیران بسیار بچنگ مسلمین افتاد. کثرت این اسیران چندان بود که گویند وجود اسیران جولاء برای عمر مایه نگرانی گشت.

### پیشرفت از جانب بصره

بعد از جنگ قادسیه و فتح سواد مدائن که تا آن زمان پایتخت ایران بشمار می‌آمد مقر سعد وقاص و سپاه او گشت. هم از آنجا بود که در سال شانزده هجرت جولاء و حلوان و تکریت و موصل و قرقیسیا و ماسبدان فتح گشت. سعد يك چند نیز انبار را مرکز سپاه عرب کرد اما در آنجا تب و پشه‌کار را بر مسلمین تنگ کرد و شکایت برخاست. خلیفه بوی نوشت که عرب مثل شترست برای او بیابان و سبزه‌یی لازم است و زندگی در شهرها با طبع او سازگار نیست. سعد برای آنکه جایی مناسب جهت لشکر بسازد بدستور خلیفه هم در نزدیک قادسیه کوفه را ساخت و گویند این بنای کوفه چهارده ماه بعد از فتح مدائن بود. چندی پیش ازین واقعه و ظاهراً متعاقب جنگ بویب نیز بصره پدید آمده بود. امارت کوفه را سعد وقاص داشت اما اول کسی که با امارت بصره رفت عتبه بن غزوان بود که بعد از واقعه بویب با آنجا رفت. در هر حال عتبه - بموجب



روایات - شش ماه بعد وفات یافت و مغیره بن شعبه بجایش نشست. این مغیره در واقعه قادسیه از بصره نزد سعد رفت. و بسپاه او پیوست و ابوموسی اشعری در بصره بجای او ماند. باری بصره و کوفه دوبرگزی گشت که از آن پس لشکر عرب از آندوشهر بقصد بسط فتوح خویش در قلمرو دولت ساسانی بحرکت درآمد. عمر چنانکه می گویند در آغاز حال آرزو داشت که بین بصره یا فارس کوه آتشی فاصله باشد چنانکه می خواست بین کوفه و بلاد «ماه» نیز همواره جدایی باشد. لیکن نه ایرانیان که در عراق و سواد بلاد مهم و آباد خویش را از دست داده بودند راضی به «وضع موجود» می شدند و نه سرداران عرب که بوی غنیمت آنها را بیخود کرده بود قانع به عراق و سواد می بودند. با اینهمه وجود هرمزان - که گویند خال شیرویه و خویشاوند شاهنشاه بود - در خوزستان برای اعراب بصره مایه نگرانی بود. این هرمزان از جنگ قادسیه - با دستوری و اشارت یزدگرد - باهواز حوزه فرمانروایی خویش بازآمده بود و از آنجا از راه مناذر و نهر تیری به حدود میسان و دشت میسان که تعلق به حوزه بصره داشت تاخت و تاز می کرد. در واقع یزدگرد و هرمزان که از جلوی اعراب سعد گریخته بودند بصره را که ظاهراً قوای کافی برای مقاومت نداشت برای حمله به اعراب نقطه مناسبی پنداشته بودند. لیکن اعراب در این حدود نیز حمله های هرمزان را دفع کردند و در سوق اهواز او را عقب راندند. عاقبت در شوشتر هرمزان بتعبیه کار پرداخت. حصار آنجا را عمارت کرد و در قلعه لشکر و ذخیره بسیار گرد کرد. ابوموسی اشعری که امارت بصره داشت آهنگ جنگ هرمزان نمود. بدستور خلیفه عده بی نیز از کوفه بوی پیوست. ابو موسی با لشکر عرب بر درشوشتر فرود آمد و هرمزان را در حصار گرفت. جنگی روی داد که در آن لشکر هرمزان بشکست و بدرون حصار گریخت. ابوموسی باز بمحاصره پرداخت و این بار این محاصره درازا کشید و لشکر عرب ستوه شد. درین میان یک تن از بزرگان ایران - ظاهراً از دیلمان - که سینه نام داشت نهانی نزد ابوموسی رفت و از وی زینهار خواسته او را از راه زیرزمینی بشهر درآورد<sup>۳۸</sup>. بسبب این

خیانت شوشتر بدست اعراب افتاد. فاتحان بشهر درآمدند و شمشیر در مردم نهادند و عده بسیاری از مردم را بقتل آوردند. لیکن هرمزان با عده بی از لشکریان خویش بقلعه بی درون شهر پناه جست و حصار گشت. اما عاقبت امان خواست و تسلیم شد. ابوموسی هم پذیرفت که او را نکشد و بمدینه نزد خلیفه فرستد. در مدینه نیز چنانکه مشهورست هرمزان بحیله از کشتن نجات یافت و اسلام پذیرفت. بعد از فتح شوشتر نوبت فتح شوش و جندی شاپور رسید. شوش با جنگ و جندی شاپور بصلح گشوده شد و بدینگونه خوزستان بدست مسلمین بصره افتاد و چندی بعد فارس نیز جولانگاه اعراب شد. در واقع فارس از جانب بحرین مورد تجاوز و دستبرد بود. خاصه که علاه حضر می - که در بحرین امارت داشت - بر پیشرفتمایی که سعد در قادسیه کرده بود تا حدی رشک می برد و می خواست او نیز در غزوفرس کار درخشانی کرده باشد. ازین رو با یاران خویش بی دستوری خلیفه از آب گذشت. اما در استخر فارس هیربد فرمانروای فارس راه بروی بگرفت. کار بر علاه سخت شد نه یارای پیش رفتن داشت و نه راه گریز. عاقبت از خلیفه یاری خواست و عمر هر چند او را بلشکر یاری کرد اما باری گران نیز بر دوش وی نهاد: فرمانبرداری از سعد و قاص که علاه آنها به با وی همچشمی داشت. در حال در نزدیک استخر جنگی روی داد که پیروزی با غنیمت فراوان بمسلمین رسید و بدینگونه برخلاف آنچه عمر آرزو می کرد مسلمین بصره از دریا گذر کردند و در فارس نیز مثل خوزستان بدستبرد و پیشرفت پرداختند. با این تاخت و تازهای عرب نه در سواد و عراق ایمنی ماند نه در خوزستان و فارس. فرار یزدگرد و دربدری او نیز در داخله مملکت همه جا بیم و وحشت می افزود.

### جنگ نهاوند

سرانجام برای مواجهه با خطری که ایران را تهدید می کرد پادشاه برگشته بخت که از مدائن گریخته بود و در شهرهای غربی ایران آواره گشته بود تصمیم گرفت یک بار دیگر تمام قوای خود را تجهیز کند. تا مگر اعراب را از مدائن و عراق براند و دست آنها را



از تعرض ببلاد غربی کوتاه نماید. ازین رو يك بار دیگر فرمانی داد و سران و بزرگان را بمقابله عرب خواند. نپاوندند که جزء ولایت ماه بشمار می‌آمد. برای این آخرین سنگر موضعی مناسب شناخته شد. ایرانیان از هرسوی بدانجا روی نهادند هم از اهل فارس و هم از اهل فله. فرمانده سپاه ایران مردانشاه پسر هرمزد بود معروف به ذوالحاجب. از سرداران دیگر که نیز در این معرکه بوده‌اند زردوک، دینار، انوشک و بهمن جادویه را نام برده‌اند. البته بهمن جادویه در جنگ قادسیه هلاک شده بود و احتمال می‌رود در نام وی خلط روی داده است. چنانکه ذکر نام فیروزان نیز که بموجب روایت سیف درین زمان وی فرماندهی سپاه ایران داشت از اشتباه خالی نیست. در تعداد سپاه ایران مبالغه کرده‌اند. شصت هزار و صد هزار و حتی صد و پنجاه هزار نیز گفته‌اند. بهر حال پیداست که در واقع سپاهی فراوان بوده است. گرد آمدن این سپاه انبوه البته بار دیگر برای اعراب کوفه خطر و تهدید بزرگی بود. بهمین جهت عمار بن یاسر که درین زمان بنا بر مشهور بجای سعد وقاص امارت کوفه داشت نامه‌ای بخلیفه نوشت و او را ازین ماجری آگاه کرد و در دفع این خطر از وی کمک خواست. خلیفه که ازین خبر سخت بوخشت افتاده بود يك لحظه اندیشید که بتن خود آهنگ عراق کند. اما عاقبت از آن خیال بیرون رفت. نعمان بن عمرو بن مقرن مزنی را که یاران پیغمبر و در آن زمان‌ها عهده‌دار خراج کسکر بود. بامارت لشکر نامزد کرد ۳۹. و فرمان هم داد که شام و عمان و بصره و دیگر اقطار نیز قسمتی از سپاه مسلمین بوی بپیوندند. نعمان با این لشکر از کوفه بیرون آمد و در ولایت ماه درجایی نزدیک نپاوند اردو زد. چند روزی دو لشکر مقابل یکدیگر بودند و جنگ و تلاقی روی نمی‌داد. آخر اعراب بدروغ آوازه درافکندند که خلیفه مرده است و آنها قصد بازگشت دارند. باین حيله ایرانیها را از سنگر بیرون کشیدند و در صحرا با آنها دست بجنگ زدند. جنگی که روی داد سخت و خونین بود و سه روز طول کشید: از چهارشنبه تا جمعه. نعمان در جنگ کشته شد و حذیفه بن الیمان جنگ را دنبال کرد. ایرانیها شکست خوردند و فرار کردند. اهل نپاوند حصارى

گشتند اما عاقبت بصلح راضی شدند. در جنگ غنائم بسیار بجنگ مسلمانان افتاد که از آنجمله بود گنج نزارگان، از خزائن کسری ۴۰.

### دنباله فتوح و نقد روایات

تاریخ جنگ نپاوند در روایات گونه‌گون آمده است: بعضی سال هجده هجری گفته‌اند و بعضی سال نوزده. اما ظاهر آنست که سال ۲۱ درست‌تر باشد. بهر حال پیداست بعد از عام‌الرماده و تا حدی در دنبال آن بوده است. این فتح نپاوند را ارباب مغازی «فتح الفتح» خوانده‌اند از آنکه بعد از این فتح. بموجب روایت آنها. فتوح اعراب در همه بلاد ایران تقریباً بی مانعی پیش رفت. مطابق این مأخذ - که بیشترشان مبتنی بر روایات سیف بن عمرست - بعد از واقعه نپاوند خلیفه برای اینکه یزدگرد را یکباره از خیال حمله و مقاومت منصرف دارد دسته‌هایی از اعراب کوفه و بصره را بتسخیر بلاد ایران نامزد کرد. چنانکه بعضی از سرداران و لشکریان بصره را به فارس و کرمان و اصفهان روانه کرد و بعضی از اعراب کوفه را باصفهان و آذربایجان و ری گسیل داشت و برای هر يك از سرداران بصره و کوفه لوائی بست و او را بفتح ولایتی گماشت ۴۱. از جمله ابن عتبان با دسته‌ای از سپاه کوفه اصفهان و جی را گشود و ابن سراقه - که پیش از آن امارت بصره داشت - بادسته‌یی دیگر از سپاه کوفه آهنگ بلاد دربند و باب کرد. بکیر بن عبدالله لیثی بجانب آذربایجان گسیل شد و بموجب روایات اسفندیاز برادر رستم را در آنجا شکست داد و اسیر کرد. پیش از وی نعیم بن مقرن که برادرش نعمان در جنگ نپاوند مقتول شد از کوفه بجانب همدان رفته بود و این اسفندیاز را با چند تن دیگر از سرداران ایران در جایی بنام «واج‌روده» شکست داده بود. همین نعیم در حدود ری نیز سیاوخش فرمانروای آن ولایت را مقهور کرد و گفته‌اند در فتح ری یکی از بزرگان آنجا - نامش زینب (؟) - بمسلمانان پیوسته بود و بخیانیت خویش موجب پیروزی اعراب گشته بود. احنف بن قیس با دسته‌یی از سپاه بصره در خراسان و هرات تا حدود نیشابور و سرخس و مرو - کروفری کرد و یزدگرد را بدانسوی آموی راند. فارس



معروض تاخت و تاز سرداران بصره مثل مجاشع بن- مسعود و عثمان بن ابی العاص و ساریة بن زینم کنانی شد. چنانکه کرمان و بلاد قفس بدست سهیل بن عدی و ابن عتبان فتح شد و سیستان را عاصم بن عمر و تمیمی و عبدالله بن عمیر گشودند. بدینگونه در سراسر بلاد ایران فتوح اعراب پیش می‌رفت و یزدگرد دیگر چاره‌یی نداشت جز آنکه از آنسوی آموی و ازخان و خاقان یاری بجوید. در حقیقت گوئی در دنبال فتح نهاوند فتوح دیگر نیز بی‌مانعی همه‌جا برای اعراب و مسلمین حاصل آمد و هنوز عمر در قید حیات بود که بیشتر بلاد ایران بدست مسلمین گشوده شد. البته اینها روایت سیف است که همه را باید با حزم و با انتقاد دقیق تلقی کرد. غالب این اخبار زیاده یکنواخت و تاحدی ساختگی بنظر می‌آید. ۴۲ از تأمل در آنها بخوبی برمی‌آید که راوی اعراب کوفه را بیش از اعراب بصره دوست داشته است و با اعراب بصره نیز بهر حال بیش از اعراب بحرین علاقه داشته است. بیشتر فتحها در واقع یا بدست اعراب کوفه حاصل می‌آید و یا دست کم اعراب بصره در فتحهای خویش نیز از کمک اعراب کوفه بسی نصیب

نمانده‌اند. حتی در فتوح فارس نیز که بی‌شک بوسیله اعراب بحرین حاصل شده است بموجب این روایات اعراب بصره دست داشته‌اند. از اینها گذشته هم در توالی و ترتیب این جنگها اشکال هست و هم در نام سرداران ایرانی و عرب که درین روایات نام آنها آمده است. در واقع بعضی ازین سرداران در جنگهای پیش‌گشته شده‌اند و بعضی بیشک درین جنگها شرکت نداشته‌اند. این نکته نیز که عمر بن خطاب خود برای هر یک از سرداران خویش لوایی بسته باشد و هرکس را بگشودن ولایتی خاص نامزد کرده باشد خالی از مبالغه بنظر نمی‌آید و گویی راوی خواسته است تمام کار فتوح را هم بدست عمر بپایان آورد و دیگر برای عثمان و علی کاری باقی نگذارد. حقیقت آنست که فتح نهاوند را- هر چند بعد از آن دیگر مقاومت دسته‌جمعی منظمی در برابر عرب نبوده است- نمی‌توان پایان جنگهای عمده عرب و ایران شمرد. این فتح در واقع آغاز یک سلسله زدوخوردهای تازه بوده است که تا سالها بعد از عمر- در داخل فلات ایران در هر شهر و هر ولایت- اعراب با آن روبرو بوده‌اند.

پایان

## یادداشت

۶- ص ۳۴۱ *Justi, Iranisches Namenbuch/293*

۷- ص ۳۴۶ *Kramers, al-Obolla, EI(1) Vol III/1036*

۸- رجوع شود، فارسنامه ابن‌بلخی/۱۱۶، مقایسه شود با:

*Wellhausen, Skizz. und Vorarb. VI/40.*

۹- تاریخ‌گزیده، طبع دکتر عبدالحنین نوائی، ۱۷۱.

۱۰- ابن اثیر، کامل، طبع مصر، ج ۲/۲۶۵.

۱۱- بلاذری، فتوح، ۲۴۴.

۱۲- *Wellhausen, Skizz. und Vorarb. VI/41*

۱۳- در باب شهر انبار و اهمیت آن رجوع شود به:

*Herzfeld, Samarra/12.*

*Maricq et Honigmann, Recherches sur les Res Gestae divi Saporis, Bruxelles 1953 P 116-117.*

*Pauly-Wissova, I/1780-95.*

۱۴- یاقوت، معجم البلدان، بیروت ج ۴/۷-۱۷۶ مقایسه شود با:

*Le strange, The Lands of the Eastern Caliphate / 65.*

۱۵- دومة الجندل جایی بوده است در سر راه مدینه بشام که در واقع صحاری عربستان مرکزی را به جبال حوران و سوریه می‌پیوسته است. رجوع شود به:

حافظ وهبه، جزیره العرب فی القرآن العشرین، قاهره

۴۵/۹۵۶ و ۶۷.

۱۶- خبر حج رفتن خالد از بیراهه مشهور است، و ابن اثیر

۱- در باب نقد روایات سیف بن عمر رجوع شود به:

*Wellhausen, Skizz. und Vorarb. VI/3-7, 76-78, 81-83, 101-103.*

اهل حدیث نیز غالباً او را چندان ثقه نمی‌دانسته‌اند چنانکه

ابن حجر در تهذیب نقل می‌کند که او را تضعیف کرده‌اند. نیز

مقایسه شود با: احمد امین، ضحی الاسلام ۳/۲-۳۴۲.

مرتضی‌العسکری، عبدالله بن سبا، نجف/۱۹۵۶ مخصوصاً ص

۲۰-۱۷.

۲- تجارب الامم ج ۱/۷ ص ۳۲۱-۳۲۰ همچنین این واقعه

را در مورد منتهی بن حارثه در دوره بعد از عزیمت خالد بشام هم

آورده‌اند. مقایسه شود با: ابن اثیر، الکامل ج ۲/۲۸۵.

۳- اینگونه مفاخرات در شعر کسانی مثل اعشی بن ربیع،

حنظله بن ثعلبه و سوید بن ابی کاهل بلکه حتی در کلام ابوقمام

طائی نیز آمده است. مثلاً رجوع شود به طبری ۱/۱۳۰۷-۱۰۱۶.

۴- در دیوان منوچهری (دبیرسیاقی، چاپ دوم/۱۱۹) آمده

است.

شنیدم که اعشی بشهر یمن شد سوی هوزة بن علی الیمانی

۵- *EI(2), tome I/969-973*

چون احساء قصبه بحرین بوده است بحرین را گاه بهمین

نام احساء هم می‌خوانده‌اند. در دوره قبل از اسلام بحرین مخصوصاً

شامل عربستان شرقی و قطیف بوده است تسمیه امروز بحرین

تازه است:

*EI(2), Vol/970, EI(1) 212.*



- ۲۴- ابن اثیر ۳۱۷/۲.  
 ۲۵- طبری ۴۳/۲.  
 ۲۶- مقایسه شود با: دو قرن سکوت، چاپ دوم/۵۱-۴۷.  
 ۲۷- برای نمونه این مذاکرات رجوع شود به:  
 اخبار الطوال/۱۱۶-۱۱۵ ابن اثیر ج ۲/۳۱۵.  
 ۲۸- بلاذری، فتوح/۲۶۰.  
 ۲۹- در اخبار فتوح نام قعقاع بن عمرو بسیار ذکر شده و حتی بعدها نیز در جنگ صفین نام او آمده است. در باب او بی تردید مسامحه و مبالغه بسیار شده است مع ذلك در اینکه وی وجود داشته است تردید نیست.  
 ۳۰- کامل ابن اثیر ۳۳۶/۲.  
 ۳۱- بلاذری، فتوح/۲۶۲.  
 ۳۲- در باب کوئی و محل آن رجوع شود به: معجم البلدان، طبع بیروت ۴۸۸/۴ - ۴۸۷، لسترنج (انگلیسی) ۶۹ - ۶۸.  
 ۳۳- ابن خردادبه، المسالك والممالك، لیدن ۱۶۲/۱۸۸۹.  
 ۳۴- ثعالبی، غرر اخبار/۷۴۲ حمزه، سنی ملوک/۳۶.  
 ۳۵- اخبار الطوال/۱۲۱ - ۱۲۰ طبری ۱۲۴/۲.  
 ۳۶- طبری ۱۲۵/۲ ابن اثیر ۳۵۸/۲.  
 ۳۷- ابن اثیر ۳۶۱/۲، ایران در زمان ساسانیان/۴۹۶.  
 ۳۸- دو قرن سکوت، چاپ دوم/۶۰ - ۵۸.  
 ۳۹- در باب این اندیشه عزیمت عراق که برای عمریش آمد و جهات انصراف او رجوع شود به ابن اثیر ج ۲/۳۱۰ - ۲۰۹.  
 ۴۰- در باب این گنج نهارگان بعضی از مورخین شرحهایی نوشته‌اند که افسانه آمیزست. رجوع شود به: اخبار الطوال/۱۳۱-۱۳۰.

۴۱- ابن اثیر ج ۳/۸.  
 ۴۲- Wellhaus. op. Cit. / 83, 102-104.

- هم ج ۲/۲۷۴ نقل کرده است مع ذلك صحت آن محل تأمل است مخصوصاً اینکه ابوبکر با وجود مراقبتی که در این قبیل کارها داشته است ازین حج او تا هنگام بازگشت خبر نیافته باشد بسیار بعیدست.  
 ۱۷- در باب اختلاف روایات راجع به جانشینان پرویز و شیرویه رجوع شود به:  
 Spiegel, Eranische Alterthumskunde Vol 3/528-532.  
 دخت زنان یا شاه زنان همان است که بوراندوخت خوانده میشود. نیز رجوع شود به:  
 نولدکه، ۳۹۹/ یوستی ۸۷/ (آلمانی)  
 ۱۸- باقیساینا ناحیه‌یی بوده است در سرزمین سواد. باروسعاهم دو ناحیه بوده است: سفلی و علیا که هر دو ناحیه در حوالی سواد بغداد واقع بوده است. رجوع شود به:  
 معجم البلدان ۳۲۰/۱ لسترنج، بلدان خلافت (انگلیسی)/۷۰.  
 ۱۹- واقعه جسر بموجب خبر سیف در ماه شعبان سال ۱۳ هجری روی داده است بروایت دیگر در آخر رمضان آن سال اما ابن اسحاق آن واقعه را بسال ۱۴ نسبت داده است.  
 ۲۰- در باب قاتل مهران روایت مشهور آن است که یک غلام نصرانی بوده است. رک ابن اثیر ۳۰۴/۲ بموجب روایت دینوری، اخبار الطوال/۱۱۰، منی خود مهران را کشت. یعقوبی نقل می کند که مندربن حسان او را زخم زد و از اسب بزیر افکند و جریر ابن عبدالله در رسید و سرش را برید. یعقوبی ج ۲/۱۲۱.  
 ۲۱- نام این عرب در بعضی روایات قطب بن قتاده السدوسی آمده است. رجوع شود به کامل ۳۳۸/۲.

۲۲- Wellhausen, Skizzen. VI, 94-113.  
 Veccia Vaglieri, EI(2), I/716-717.  
 ۲۳- تاریخ گزیده، طبع طهران/۱۷۱.

شهره‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رتال جامع علوم انسانی